گره داستانی در خسرو و شیرین و ویس و رامین

پیری، موسی

وجود مانع در راه رسیدن عاشق به معشوق،در منظومه‏های غنایی،یکی از اصلی‏ترین عناصری‏ است که در ایجاد و شکل گیری داستان مؤثر است. زیرا مانع همیشه در داستان وجود دارد.اما گاهی این‏ مانع،اصولی و عمیق نیست یا مانع موجهی نیست. بنابر این،اگر در داستان مانع موجهی موجود نباشد، عشاق به راحتی به منظور خویش دست می‏یابند و آتش‏ عشق آنان به خاموشی و سردی می‏گراید و در نتیجه، داستان عاشقانه در همان آغاز به پایان می‏رسد.به‏ همین دلیل،وجود مانع در این نوع داستان‏ها،بسیار مهم است.چنانکه در بعضی موارد نیز مانع لا ینحل‏ باقی می‏ماند تا داستان سیر منطقی خود را طی کند و اغلب نیز به نابودی عاشق،یا عاشق و معشوق- هر دو-منتهی می‏شود.

بررسی داستان‏های عاشقانه نشان می‏دهد که‏ «مانع در آنها ممکن است طبقاتی،قبیله‏ای،قانونی، اعتقادی،مذهبی،خانوادگی و...باشد.اما نکته‏ مهم این است که مانع،ناشی از هر چیزی که باشد، راه وصال عاشق و معشوق را سد می‏کند و سبب‏ ایجاد داستانی عاشقانه می‏گردد.»(1)

در این مقاله،قصد بر آن است که این عنصر در دو منظومه ویس و رامین،فخر الدین اسعد گرگانی و خسرو و شیرین نظامی،بررسی و با هم مقایسه شود و ضمن تبیین مانع یا موانع موجود در داستان‏ها، میزان مطابقت این موانع،با اصل علیت که یکی از معیارهای مهم داستان نویسی امروز است،مشخص‏ گردد.زیرا مطابق اعتقاد داستان نویسان،داستان باید بر پایه‏ای منطقی استوار باشد و اصل علیت نیز بر آن‏ حاکم باشد.به ویژه داستانی که منشاء آن،ذهنی‏ هنرمند و متفکر است.

-مانع یا گره داستانی در داستان خسرو و شیرین‏ با توجه به اینکه،داستان خسرو و شیرین،یکی‏ از زیباترین داستان‏های عاشقانه در ادب فارسی است‏ و یکی از عناصر مهم در شکل گیری داستان‏های‏ عاشقانه،عنصر مانع یا گره داستانی است،لازم‏ است ضمن مطالعه و بررسی این داستان،مانع یا موانع موجود در آن را مشخص کنیم و میزان مطابقت‏ این عنصر را با اصل علیت و معیارهای داستان نویسی‏ امروزی تبیین کنیم.

پس از بررسی داستان از این دیدگاه،دریافتیم که‏ نخستین مانع یا گره داستانی که در خسرو و شیرین‏ جلب توجه می‏کند این است که شیرین،پس از اولین دیدار خویش با خسرو،بنا به توصیه عمه خویش‏ (مهین بانو)،سوگند یاد می‏کند که جز با پیوند زناشویی،تسلیم خسرو نشود.

چو شیرین گوش کرد این پند چون نوش‏ نهاد این پند را چون حلقه در گوش

دلش با آن سخن همداستان بود که او را نیز در خاطر همان بود

به هفت اورنگ روشن خورد سوگند به روشن نامه گیتی خداوند

که گر خون گریم از عشق جمالش‏ نخواهم شد مگر جفت حلالش

(خ ش 243/30-25)

دلیل سوگند شیرین،این است که مهین بانو هنگام‏ نصیحت،به او می‏گوید:به نظرم خسرو،قصد ازدواج با تو را دارد،اما مواظب باش،مبادا تو را فریب دهد،زیرا شنیده‏ام که در قصرش،ده هزار خوبرویند.

چنانم در دل آید کاین جهانگیر به پیوند تو دارد رأی و تدبیر

ولیکن گرچه بینی ناشکیبش‏ نباشد گوش داری بر فریبش

چنان زی با رخ خورشید نورش‏ که پیش از نان نیفتی در تنورش

شنیدم ده هزارش خوبرویند همه شکر لب و زنجیر مویند

(خ ش 245/11-13-16-17)

به جرأت می‏توان ادعا کرد که چون ازدواج، نهایت آرزوی هر عاشق و معشوقی است،شرط زناشویی را نمی‏توان مانعی در راه وصال دو دلداده به‏ حساب آورد،زیرا دلایلی هم که نظامی به عنوان مانع‏ ارائه می‏دهد،به طور کامل نامعقول و غیر قابل قبول‏ است.

استاد دکتر وحیدیان در رد این نظریه،به استناد ابیات فوق می‏گوید که خسرو قصد فریب شیرین را داشت.او می‏نویسد:

«از کلام نظامی بر می‏آید که خسرو،شیفته و دلبسته شیرین است و قصد فریب او را ندارد.مثلا وقتی بار اول با هم روبرو می‏شوند،چندان مفتون‏ هم می‏شوند و عاشقانه به هم می‏نگرند که آب از دیدگانش سرازیر می‏شود.وقتی نام هم را می‏پرسند چنان از خود بی خود می‏شوند که از اسب بر زمین‏ می‏افتند و بعد از گذشت زمانی سر بر می‏دارند و هر دو سخت می‏گریند.

نظر بر یکدگر چندان نهادند که آب از چشم یکدیگر گشادند

چو نام هم شنیدند آن دو چالاک‏ فتادند از سر زین بر سر خاک

گذشته ساعتی سر بر گرفتند زمین از اشک در گوهر گرفتند

و برای درک میزان دلبستگی خسرو به شیرین، این بیت کفایت می‏کند که:

ملک را هر زمان در کار شیرین‏ چو جان شیرین شدی بازار شیرین

حتی زمانی که خسرو با شکر ازدواج می‏کند،نیز باز،دل در هوای شیرین دارد.

ز شیرین تا شکر فرقی عیان است‏ که شیرین جان و شکر جای جان است

پری رویی است شیرین در عماری‏ پرند او شکر در پرده‏داری

دلش می‏گفت شیرین بایدم زود که عیشم را نمی‏دارد شکر سود

گرم سنگ آسیا بر سر بگردد دل آن دل نیست کز دلبر بگردد»(2)

دکتر وحیدیان در ادامه می‏نویسد:

«اگر فرض کنیم خسرو اهل نیرنگ بوده و قصد ازدواج با شیرین را نداشته و بر آن بوده که او را فریب‏ دهد.اولا این نکته باید از داستان برآید و علت این‏ کار هم مشخص شود.حال آنکه نظامی،در جای‏ جای تصویری که از خسرو ارائه می‏دهد،نه تنها دال‏ بر نیرنگ بازی او نیست،بلکه او را روشن از نور الهی‏ و دارای فر خدایی نیز می‏داند.

گرامی دری از دریای شاهی‏ چراغی روشن از نور الهی

بدان فرزانگی،آهسته رایی است‏ بدانست او که آن ظل خدایی است

به علاوه فرضا که خسرو اهل فریب و نیرنگ‏ می‏بود،باز این نیرنگ به او حکم می‏کرد که برای‏ رسیدن به وصال،تن به ازدواج با شیرین بدهد و بعد از وصال،وی را رها سازد،به ویژه که هیچ مشکلی‏ هم در این صورت پیش نمی‏آمد.»(3)

دومین نکته‏ای که بعضی از منتقدان(4)به عنوان‏ مانع یا گره داستانی در این داستان بخصوص موضوع‏ وصال خسرو شیرین مطرح می‏کنند؛موضوع‏ اختلاف طبقاتی است با این توضیح که خسرو پادشاه‏ کشور ایران است و شیرین برادر زاده ملکه ارمن و پادشاه ناحیه‏ای که طبق شواهد فردوسی و نظامی،از وسعت چندانی برخوردار نیست.

در رد این نظریه،باید گفت:فاصله طبقاتی در این داستان نمی‏تواند مانع یا گره داستانی به حساب‏ آید،زیرا از متن داستان نه تنها طرح چنین مانعی‏ برنمی‏آید،بلکه مواردی مبنی بر بطلان این تصور نیز مشاهده می‏شود،از جمله اشاره مهین بانو به نژاده‏ بودن خود و شیرین هنگام نصیحت به او:

گر او ماه است ما نیز آفتابیم‏ و گر کیخسرو است افراسیابیم

(خ ش 246/22)

و خود شیرین نیز در جایی دیگر،در جواب شاپور به نژاد بودن خود،اشاره می‏کند:

کسادی چون کشم گوهر نژادم‏ نخوانده چون روم آخر نه بادم

(خ ش 352/24)

همچنین شیرین مجددا نیز هنگام گفت و گو با شاپور،از نژاده بودن و پادشاهی خود سخن‏ می‏گوید:

و گر مریم درخت قند گشته‏ست‏ رطب‏های مرا مریم نکشته‏ست

گر او را دعوی صاحب کلاهی است‏ مرا نیز از قصب سر بند شاهی است

(خ ش 359/95-94)

همین موارد کافی است تا ثابت کند که شیرین از نظر طبقاتی در داستان نظامی،چیزی کمتر از خسرو ندارد و این دو از لحاظ پایگاه اجتماعی،در یک سطح‏ قرار دارند.زیرا خسرو نیز ابتدا شاهزاده فراری و بی‏تاج و تختی است که بعدا به پادشاهی می‏رسد و شیرین نیز ولیعهد مهین بانوست که بعد از مرگ او، پادشاه ارمنستان می‏شود.پس اختلاف موقعیت،به‏ هیچ وجه نمی‏تواند به عنوان مانع،در داستان مطرح‏ گردد.

استاد وحیدیان می‏نویسد:

«این دلیل اعتباری ندارد.زیرا اولا در هیچ جا مطرح نگشته که شیرین کنیز است،پس امکان ازدواج‏ وجود ندارد.ثانیا شیرین کنیز نیست،بلکه پادشاه‏ ارمنستان است.ثالثا کنیز به معنی خدمتکار زن و برده‏ زن نیست،بلکه چنانکه در فرهنگ معین آمده است: از دو جزء کن یعنی زن+یز به معنی کوچک تشکیل‏ شده است و معنی اول و دوم آن زن و دوشیزه است و معنی سوم و چهارم خدمتکار و برده.رابعا اگر نظامی،کنیز را به معنی خدمتکار و برده به کار برده‏ باشد،سهل انگاری نظامی در انتخاب واژه متناسب‏ است.چه شیرین،پادشاه ارمنستان است،نه کنیز و برده زر خرید او(5).به علاوه معشوق به چشم عاشق، نه تنها کنیز نیست،بلکه معبود است.چنانکه خسرو، شیرین را سلطان و خود را غلام او خوانده است:

اگر بر من به سلطانی کنی ناز بگو تا خط به مولایی دهم باز

و گر گوشم بگیری تا فروشی‏ کنم در بیعتت،بیعت خموشی

مریز آخر چو بر من پادشاهی‏ بدین سان خون من،در بیگناهی

یک امشب بر در خویشم بده بار که تا خاک درت بوسم فلک وار

شوم چون حلقه‏ی در،طوق بر دوش‏ خطا گفتم که چون در حلقه در گوش(6)

علاوه بر نکات ذکر شده،در مورد فاصله طبقاتی‏ هنوز جای این پرسش باقی است که اگر مسأله‏ اختلاف طبقاتی،مانع وصال بود،چگونه خسرو بعد از مرگ مریم حاضر می‏شود با زن بدنامی که رئیس‏ مرکز فحشا در اصفهان است،ازدواج کند.یعنی نژاد شیرین،از آن زن بدنام نیز در نزد خسرو پایین‏تر است؟(7)

تنها موردی که می‏شود از آن به عنوان مانع یا گره‏ جدی در بخشی از داستان خسرو و شیرین یاد کرد، وجود مریم دختر قیصر روم است که خسرو پس از فرار به روم،با او ازدواج می‏کند و به کمک و همیاری‏ پدر مریم،حکومت از دست رفته‏اش را به دست‏ می‏آورد.اما اگر چه خسرو با مریم زناشویی کرده، ولی همچنان دلش نزد شیرین است.به همین سبب‏ از مریم درخواست می‏کند تا اجازه دهد شیرین را به‏ حرمسرای پرستاران خود بیاورد و برای جلب رضایت‏ او،سوگند یاد می‏کند که با شیرین ملاقات نکند.

اجازت ده کز آن قصرش بیارم‏ به مشکوی پرستاران سپارم

نبینم روی او گر باز بینم‏ پر آتش باد چشم نازنینم

(خ ش 346/9-8)

مریم،خواهش خسرو را نمی‏پذیرد،چون‏ می‏داند که او به شیرین عشق می‏ورزد.لذا در پاسخ‏ می‏گوید:

ترا بفریبد و ما را کند دور تو زو راضی شوی من از تو مهجور

(خ ش 346/17)

و حتی تهدید به خود کشی می‏کند،چنانکه خسرو یقین می‏کند،مریم با شیرین نمی‏سازد.

به تاج قیصر و تخت شهنشاه‏ که گر شیرین بدین کشور کند راه

به گردن بر نهم مشکین رسن را بر آویزم ز جورت خویشتن را

یقین شد شاه را چون مریم این گفت‏ که هرگز برنسازد جفت با جفت

(خ ش 348/28-29/31)

و بدین طریق،مانع واقعی در راه وصال عاشق و معشوق ظاهر می‏شود.بنابر این،چون خسرو نمی‏تواند به دیدار شیرین برود،ناچار می‏شود برای‏ او پیغام بفرستد:

که ترسم مریم از بس ناشکیبی‏ چو عیسی بر کشد خود را صلیبی

همان بهتر که با آن ماه دلدار نهفته دوستی ورزم پری وار

(خ.ش 350/4-5)

شیرین با شنیدن این پیغام از خسرو می‏رنجد چنان‏ که از وفاداری خود نسبت به او پشیمان می‏شود و خسرو را به سبب چنین درخواست غیر منطقی، ملامت می‏کند و به خاطر بی‏وفایی و برگزیدن همسر دیگری جز او،از خسرو گلایه می‏کند:

من اینکه زنده او با یار دیگر ز مهر انگیخته بازار دیگر

به نادانی در افتادم درین دام‏ به دانایی برون آیم سرانجام

مرا ظن بود کز من برنگردی‏ خریدار کسی دیگر نگردی

کنون در خود عطا کردی ظنم را که در دل جای دادی دشمنم را

(خ ش 364-358-354/149-148-88-43)

به هر حال،هر چند وجود مریم می‏توانست‏ مانعی منطقی و قابل قبول در این داستان باشد،اما این مانع نیز با مرگ نابهنگام مریم،بر طرف می‏شود و داستان دوباره بدون مانع و گره واقعی ادامه می‏یابد.

اما اینکه چرا خسرو بعد از مرگ مریم،با شکر اصفهانی که زنی هرزه است ازدواج می‏کند،اما با شیرین که عاشق واقعی اوست،(8)پیمان زناشویی‏ نمی‏بندد؛نکته‏ای است قابل تامل و تنها توجیهی که‏ در پاسخ به این نکته می‏توان آورد این است که بگوییم‏ غرور شاهی و سلطنت به خسرو اجازه نمی‏دهد، تسلیم خواسته شیرین شود،چنان که هنگام عبور از کنار قصر،شیرین وقتی نزد شاپور از او گلایه‏ می‏کند،این غرور خویش را بروز می‏دهد و شیرین‏ را لایق همسری خویش نمی‏داند،تا اینکه شاپور با سخنان خود،او را نرم می‏کند:

مرا پیوند او خواری نیرزد نمک خوردن جگر خواری نیرزد

به زیر پای پیلان در شدن پست‏ به از پیش خسیسان داشتن دست

به آب اندر خفه گشتن چو ماهی‏ از آن به کز وزغ زنهار خواهی

مرا چون من کسی باید به ناموس‏ که باشد همسر طاووس،طاووس

(خ ش 566-565/51-47-46-45)

با توجه به اینکه،این سخنان از روی عصبانیت و خشم ابراز می‏شود و عشق نیز با غرور پادشاهی‏ سازگاری ندارد،می‏توان گفت:این موضوع نیز نمی‏تواند مانعی جدی بر سر راه وصال دو دلداده‏ باشد،زیرا اگر خسرو،به سبب غرور شاهی،تسلیم‏ خواسته شیرین که خود شاه است نمی‏شود،چرا به‏ خواسته شکر،که زنی هرزه است تن در می‏دهد و به‏ طور رسمی با او ازدواج می‏کند؟

مانع یا گره داستانی در منظومه ویس و رامین

بررسی داستان ویس و رامین نشان می‏دهد که‏ وجود مانع یا گره داستانی در این داستان نسبت به‏ خسرو و شیرین قوی‏تر و منطقی‏تر است و این داستان‏ با قانون علیت سازگاری بیشتری دارد.

اولین مانع در این داستان،زمانی شکل می‏گیرد که شهرو،ویس را پس از بازگشت از خوزان، بر خلاف پیمانی که با موبد بسته است،به عقد برادرش‏ ویرو،در می‏آورد.آنجا که شهرو به ویس می‏گوید:

در ایران نیست جفتی با تو همسر مگر ویرو که هستت خود برادر

تو او را جفت باش و دوده بفروز وزین پیوند فرخ کن مرا روز

زن ویرو بود شایسته خواهر عروس من بود بایسته دختر

(ویس و رامین 52/7-5)

دومین مانعی که در راه وصال موبد با ویس در این داستان جلب توجه می‏کند،عدم تناسب سنی و بی‏علاقگی ویس نسبت به موبد است.زیرا موبد پیر است و ویس جوان،آن هم جوانی که چون نازاده به‏ موبد داده شده است،نه تنها علاقه‏ای به او ندارد، بلکه از او متنفر نیز هست و آن را نیز آشکارا بیان‏ می‏کند.در حالی که به برادرش ویرو عشق می‏ورزد، چنان که از طریق فرستاده موبد برای او،پیغام‏ می‏فرستد که:

ز پیری مغزت آهومند گشته است‏ ز گیتی روزگارت در گذشته‏ست

ترا گر هیچ دانش یار بودی‏ زبانت را نه این گفتار بودی

نجستی زین جهان جفت جوان را ولیکن توشه جستی آن جهان را

مرا جفت و برادر هر دو ویروست‏ همیدون مادرم شایسته شهروست

بسازم با برادر چون می و شیر نخواهم در غریبی موبد پیر

(ویس و رامین 58/39 و 33-30)

مانع دیگری که سد راه وصال موبد می‏شود، موضوع بستن موبد بر ویس با افسون است که با خواست ویس و ترفند دایه،انجام می‏گیرد.ویس از دایه می‏خواهد که:

یکی نیرنگ ساز از هوشمندی‏ مگر مردیش را بر من ببندی

چو سالی بگذرد پس بر گشایی‏ رهی گرددت چون یابد رهایی

(ویس و رامین 92/17-16)

و دایه نیز بنا به خواست ویس:

پس آنکه روی و مس هر دو بیاورد طلسم هر یکی را صورتی کرد

به آهن هر دوان را بست برهم‏ به افسون بند هر دو کرد محکم

(ویس و رامین 93/33-32)

و سپس طلسم را در کنار رودخانه‏ای پنهان کرد تا اینکه از قضا سیلی آمد و آن را با خود برد و این مانع با گم شدن طلسم،تا آخر داستان لا ینحل باقی ماند.به‏ طوری که موبد تا آخر عمر نتوانست به وصال ویس‏ برسد.

بر آمد نیلگون ابری ز دریا به آب سیل،دریا کرد صحرا

به رود مرو بفزود آب چندان‏ که نیمی مرو شد از آب ویران

تبه کرد آن نشان و آن زمین را ببرد آن بند شاه آفرین را

قضا کرد آن زمین را رودخانه‏ بماند آن بند بر شه جاودانه

(ویس و رامین 94/51-55)

به جز موانعی که در راه وصال موبد و ویس در داستان وجود دارد،موانع دیگری نیز در ارتباط با ویس‏ و عشاق دیگر او،در داستان دیده می‏شود چنانکه پس‏ از ازدواج ویس با ویرو،می‏توان لشکر کشی موبد به‏ ارمنستان،جنگیدن او با ویرو و بردن اجباری ویس‏ به همدان را مانع جدی وصال ویس و ویرو دانست. چنانکه این مانع تا آخر داستان لا ینحل باقی می‏ماند. اما در ارتباط با ویس و رامین دو شخصیت اصلی این‏ منظومه که با هم بزرگ شدند،باید گفت:عمده‏ترین‏ مانع یا گره داستانی در راه وصال آنان،وجود موبد است،که آنهم با دخالت‏های یاریگر داستان،یعنی‏ دایه به صورت پنهانی گشوده می‏شود.به این ترتیب‏ که ویس ظاهرا همسر موبد است،اما مخفیانه‏ و در بعضی موارد آشکارا با رامین ارتباط دارد.درست‏ بر خلاف داستان خسرو و شیرین که تا موانع فرضی‏ بر سر راه است،خسرو نمی‏تواند به شیرین دست‏ یابد،اما رامین با وجود مانع،به صورت پنهانی به‏ وصال ویس می‏رسد و این ارتباط مخفی و برخورداری از وصال تا پایان عمر موبد ادامه دارد و موبد نیز از این موضوع،آگاه است،اما چاره‏ای جز سکوت و پذیرش ننگ ندارد.

می‏توان گفت هر چند وجود موبد مانع جدی برای‏ ازدواج رسمی ویس و رامین تصور می‏شود،اما در امر رسیدن آنها به وصال،مانعی ضعیف و غیر قابل توجه‏ محسوب می‏گردد.

میزان مطابقت این دو داستان با اصل علیت و رعایت سیر منطقی

در مورد اینکه آیا این دو داستان از سیر منطقی‏ برخوردارند یا خیر؟باید بگوییم که داستان خسرو و شیرین بر خلاف ویس و رامین،از یک نظم علی قوی‏ برخوردار نیست،هرچند به نظر می‏رسد نظامی با بیان‏ آنچه که از زبان خسرو به شاپور گفته است سعی داشته‏ داستان خود را ابتدا بر روال منطقی و عقلانی تنظیم‏ کند،اما باید دانست که سخنان منطقی نظامی که‏ در مقدمه و آغاز داستان عقل و حکمت است،با نظم‏ منطقی که بنای هر داستان فنی و خوب باید بر آن‏ استوار باشد فرق دارد.زیرا بروز حوادث گوناگون‏ و گسیختگی‏هایی که با ورود داستان‏های فرعی نظیر: داستان فرهاد و شیرین یا شکر اصفهانی در داستان‏ اتفاق می‏افتد،سبب شده است تا این داستان از سیر منطقی خود خارج شود،در حالی که ویس و رامین‏ معمولا از یک سیر منطقی برخوردار است و بروز هر حادثه‏ای در آن معلول علتی خاص است.

از لحاظ مطابقت این داستان‏ها با اصل علیت با توجه به آنچه از آغاز تنه دو داستان بر می‏آید،می‏توان‏ گفت که داستان خسرو و شیرین بر خلاف ویس و رامین ابتدای آن منطبق بر قانون علیت نیست و اگر بخواهیم علیتی را برای آن بیان کنیم،بسیار ضعیف‏ است،زیرا چنانکه مشاهده می‏کنیم خسرو تنها از راه‏ شنیدن اوصاف شیرین،عاشق او می‏شود و این امر یعنی شنیدن اوصاف نمی‏تواند عاملی جدی در شروع‏ یا وقوع داستان به حساب آید.چون خسرو پیش‏ از آنکه عاشق باشد،شاهزاده‏ای مغرور است که خود را صاحب اختیار و مالک تمام زیبا رویان جهان‏ می‏داند،به همین دلیل می‏توان گفت اولین عامل‏ در ظهور داستان خسرو و شیرین هوسبازی خسرو است.

اما شروع داستان ویس و رامین،منطبق بر قانون‏ علیت است،علیتی است که به دنبال آنچه در مقدمه‏ داستان آمده،ظاهر شده است.به عنوان مثال،اگر از خود بپرسیم که چرا موبد برای بدست آوردن ویس‏ اقدام به لشکر کشی به ارمنستان کرد؟در می‏یابیم که‏ این امر،معلول پیمان شکنی و خلف وعده شهر و نسبت به موبد است،یا اگر بپرسیم چرا موبد موفق‏ نشد به وصال برسد؟می‏توانیم بگوییم به این دلیل که‏ ویس به او علاقه‏ای نداشت و علاوه بر آن طلسم‏ افسون دایه ناپدید شد.یا در جواب این سوال که چه‏ عاملی باعث عدم وصال ویرو و ویس شد؟می‏توان‏ گفت وجود موبد و لشکر کشی او به ارمنستان و به‏ زور گرفتن و بردن ویس و نیز خیانت شهر و مبنی بر تسلیم ویس به موبد در مقابل دریافت مال بسیار از او ترس از زنهار خواری خود.

همچنین دلیل عدم ازدواج رسمی ویس و رامین‏ را نیز می‏توان وجود موبد ذکر کرد.حال آنکه‏ اگر سؤال شود چرا خسرو،عاشق سینه چاک شیرین، معشوق خویش را در یک لحظه به طور ناشناس‏ دیده است؛درست در زمانی که شاپور رفته است تا او را به نزدش بیاورد،رها می‏کند و به دنبال حکومت‏ می‏رود؟به پاسخی قانع کننده و دلیلی منطقی در جواب این سؤال نمی‏رسیم،یا در پاسخ به این سؤال‏ که چرا خسرو با محبوب خود که از او شیرین‏تری در دوران نمی‏بیند؛معشوقی که به خاطر او ترک سلطنت‏ می‏کند؛حاضر به ازدواج نیست،اما به راحتی با شکر که دختری هرزه در اصفهان است ازدواج‏ می‏کند؛نمی‏توان پاسخ قانع کننده و درستی داد.

البته شاید بتوان توجیهات سستی پیدا کرد،از قبیل‏ اینکه خسرو به سبب رنجش از شیرین و برای‏ برانگیختن حسادت زنانه او با شکر ازدواج می‏کند (مطابق همان کاری که رامین بعد از رنجیدگی از ویس‏ انجام داد)و یا اینکه دلیل ترک شیرین و رفتن به روم‏ و ازدواج او با مریم،به خاطر جلب حمایت نظامی‏ قیصر در جنگ با بهرام و کسب قدرت از دست رفته‏ خسرو بود.اما باز هم این دلایل،نمی‏تواند دلایلی‏ واقعی و استوار برای شکل‏گیری داستان باشند، هر چند توجیهاتی مناسب به نظر برسند.

نتیجه

پس نتیجه می‏گیریم که هیچکدام از موانعی که در داستان‏های عاشقانه در راه وصال دو دلداده باید باشد،در این داستان موجود نیست،زیرا بنا به‏ توصیف خود نظامی،شیرین در نهایت زیبایی و از خاندانی سلطنتی است و در عشق خود به خسرو نیز بسیار وفادار است چنانکه به خاطر او،سلطنت‏ ارمنستان را رها می‏کند و با سکونت در قصر سنگی، انواع سختی‏ها و خواری‏ها را تحمل می‏کند و از طرف دیگر،خسرو نیز شاهزاده‏ای است که بعدها به‏ سلطنت می‏رسد و سخت دلباخته شیرین است و از همه مهمتر اینکه مژده رسیدن به شیرین را سروش در خواب به او داده است:

دلارامی تو را در بر نشیند کزو شیرین‏ترین دوران نبیند

(خ ش 138/8)

این داستان با اصل علیت نیز چندان مطابقتی‏ ندارد.هر چند نظامی قصد داشته است مقدمه داستان‏ را بر یک روال منطقی پیش ببرد.اما بروز حوادث‏ گوناگون و طرح داستان‏های فرعی مانند داستان فرهاد و شیرین یا شکر اصفهانی سبب شده است تا این‏ داستان از سیر منطقی خود خارج شود.حال آنکه‏ وجود مانع در داستان ویس و رامین،قوی‏تر و منطقی‏تر از مانع در داستان خسرو و شیرین است و بروز هر حادثه‏ای در آن،معلول علت خاصی است. به همین جهت،این داستان نسبت به داستان نظامی با قانون علیت،سازگاری بیشتری دارد و معمولا از یک‏ سیر منطقی برخوردار است.

(1)وحیدیان،کامیار،تقی،«در قلمرو زبان و ادبیات‏ فارسی»ج اول،انتشارات محقق،مشهد 1376،ص 94.

(2)همان،ص 95 و نیز ر ک:خ ش 470/127-128- 129-131

(3)همان،ص 96

(4)خانم پاکدامن،«نظامی شاعری بزرگ»،مجله رشد ادب‏ فارسی،شماره 34،صص 55-52

(5)نظامی می‏داند که شیرین کنیز نیست،بلکه شاهزاده زیبایی‏ است که مجبور است با زنان خسرو کنیزانه بسازد،چنانکه‏ می‏گوید:

رقیبانی که مشکو داشتندی‏ شکر لب را کنیز انگاشتندی

شکر لب با کنیزان نیز می‏ساخت‏ کنیزانه به ایشان نرد می‏باخت

(خ ش 202/24-23)

(6)وحیدیان کامیار،تقی در قلمرو زبان و ادبیات فارسی، صص 116-115

(7)اشاره به ازدواج خسرو با شکر اصفهانی است.

(8)

بسی هم صحبت باشد درین پوست‏ ولیکن استخوان،من مغزم ای دوست

(خ ش 505/57)

منابع:

1-اسعد گرگانی،فخر الدین؛ویس و رامین،مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن،انتشارات صدای معاصر، تهران 1377.

2-خانم پاکدامن،نقد مقاله نظامی شاعری بزرگ،رشد ادب‏ فارسی،س هشتم،ش 34،پاییز 1372.

3-میشل کویی پرس،روش تحلیل ساختاری داستان، ترجمه احمد کریمی حکاک،مفید،ش پنجم،دوره جدید.

4-نظامی گنجوی،الیاس بن یوسف؛خسرو و شیرین، تصحیح و شرح بهروز ثروتیان،انتشارات طوس،تهران‏ 1366.

5-وحیدیان کامیار،تقی،در قلمرو زبان و ادبیات فارسی، چ اول،انتشارات محقق،مشهد 1376.

6-وحیدیان کامیار،تقی،نظامی شاعری بزرگ اما داستان پردازی ناموفق،رشد ادب فارسی،س هفتم، ش 31،زمستان 71.

7-وحیدیان کامیار،تقی،نقدی بر نقد،رشد ادب فارسی‏ ،س نهم،ش 36،بهار 1374.